

ترکیبی از دنیای دیکنزی و رئالیسم جادویی



«مارتین اسکورسیزی» با ساخت فیلم «هوگو» کاری کرده که کمتر کسی در هالیوود تمایل به انجام آن را دارد: این که شخصی برای بزرگسالان فیلم بسازد و فیلم او صحنه‌های قبیح و خشن و ناسزاگویی نداشته باشد، ولی برای نمایش عمومی درجه «با همراهی والدین» بگیرد! این فیلم در واقع یک قصه پریان برای تماشاگران بزرگسال است، ولی ظاهر سرخوشانه فیلم باعث می‌شود عمق عاطفی آن پنهان شود.

اسکورسیزی برای ساخت هوگو شیوه فیلمسازی همیشگی‌اش را کنار گذاشته است
ترکیبی از دنیای دیکنزی و رئالیسم جادویی

جام جم آنلاین: «مارتین اسکورسیزی» با ساخت فیلم «هوگو» کاری کرده که کمتر کسی در هالیوود تمایل به انجام آن را دارد: این که شخصی برای بزرگسالان فیلم بسازد و فیلم او صحنه‌های قبیح و خشن و ناسزاگویی نداشته باشد، ولی برای نمایش عمومی درجه «با همراهی والدین» بگیرد! این فیلم در واقع یک قصه پریان برای تماشاگران بزرگسال است، ولی ظاهر سرخوشانه فیلم باعث می‌شود عمق عاطفی آن پنهان شود.

هوگو برای تماشاگران جوان هم مناسب است، ولی سوال این است که آیا آنها با تماشای این فیلم چیزی دستگیرشان می‌شود؟ از سوی دیگر، چون ضربآهنگ فیلم آهسته است و شتابان نیست، این احتمال می‌رود که حواس یک بچه معمولی از تماشای آن پرت شود.

سبک فیلمسازی اسکورسیزی در این فیلم به هیچ‌وجه شبیه قبل نیست. رویکرد تفننی به همراه هارمونی‌های «دیکنزی» و فاصله‌های رئالیسم جادویی، یادآور شیوه فیلمسازی «تری گیلیام» و «ژان پییر ژونه» است. اسکورسیزی دست‌کم برای ساخت یک فیلم هم که شده، بیشتر تجارب گذشته خود را پشت سر خود رها کرده و اثری را در کمال خود آفریده که دیوید لینچ با ساخت فیلم «داستان سراسر» و دیوید ممت با فیلم «پسر وینزلو» انجام داده است: یعنی از تبحر قابل توجهش در پشت صحنه استفاده کند و آن را در یک نوع داستان متفاوت به کار ببندد. نتیجه اغلب جادویی و سحرآمیز است.

فیلم هوگو براساس یک کتاب داستان تاریخی (منتشر شده در سال 2007) به نام «خلق هوگو کابره»، نوشته براین سلزنیچ، ساخته شده است. ماجرای این کتاب اطراف و داخل ایستگاه قطار «مونیاکاناس» در پاریس و در طول دهه 1930 رخ می‌دهد و درباره یک طفل یتیم به نام هوگو کابره (آشا باترفیلد) است که در پستوها و جاهای پنهان داخل دیوارها زندگی می‌کند. او که هنر تعمیر ساعت‌ها را از پدرش (جود لا) یاد گرفته (پدرش یک تعمیرکار ساعت بود که در یک آتش‌سوزی مرد)، روزهای خود را با این کار می‌گذراند و به ساعت‌های ایستگاه قطار رسیدگی می‌کند و آنها را در صورت خرابی تعمیر می‌کند، هوگو یک سرگرمی هم دارد: او سعی دارد یک آدم مکانیکی را که پدرش در زمان مرگش داشت روی آن کار می‌کرد، تعمیر کند. او برای انجام این کار مجبور است از یک مغازه‌دار، چرخ دنده و سایر وسایل لازم را بدزدد. این مغازه‌دار هم دست بر قضا ژوژه میلییس (بن کینگزلی) کارگردان افسانه‌ای است که دچار مشکلات مالی شده است. هوگو متوجه می‌شود که می‌تواند به ایزابل (چلو مورتنس)، دختر تعمیدی میلییس به شکل یک حامی و پشتیبان نگاه کند. ولی هوگو یک دشمن هم دارد؛ و او کسی نیست جز نگهبان ایستگاه (ساشا بارون کوئن) که تلاش دارد هوگو را دستگیر کند و او را تحویل یک نوانخانه بدهد. نگاهی که اسکورسیزی به پاریس دارد، نگاهی رؤیایی است. بجز چند استثنا، در سایر موارد، ما این شهر را فقط از نگاه هوگو می‌بینیم، وقتی که او از پشت شیشه‌های یک برج ساعت‌دار به شهر پاریس خیره می‌شود. پاریس «شهر چراغ‌ها» است، همان‌طور که رمانتیک‌های جهان، آن را بین دو جنگ جهانی، تصور می‌کردند. محیط پیرامون هوگو (همان ایستگاه قطار) شبیه گزیده مدرن شده‌ای از دنیای داستانی چارلز دیکنز به نظر می‌رسد که پر از ارجاع به بچه یتیم‌ها و نوانخانه‌هاست. حضور هوگو درون ساعت‌ها و در راه‌های تنگ و باریک به او این اجازه را می‌دهد که زندگی دیگر افراد در آن ایستگاه را نظاره کند، بدون آن که مجبور باشد به تنهایی‌اش فکر کند. ایزابل نجات دهنده هوگو است؛ ایزابل اولین دوست واقعی اوست. این دختر در زندگی واقعی خود به دنبال ماجراجویی‌هایی است که در کتاب‌هایی که از «ام. لابیس» مهربان (کریستوفر لی) قرض گرفته، در موردشان خوانده است. اسکورسیزی در این فیلم در چندین موقعیت، از «رسیدن قطار به ایستگاه» برادران لومیر که یکی از اولین فیلم‌های تاریخ سینماست، تجلیل می‌کند. بازی بن کینگزلی و آشا باترفیلد جوان به فیلم هوگو عمق و احساس خاصی بخشیده است.

filmaker / مترجم: بهمن موسوی